

# پویش ایران آزاد

iranazad.tech iranazad.online iranazad.me

## بیانیه دانشجویان ایران

خطاب به وجدان این سرزمین و تاریخ آن

ما، دانشجویان دانشگاه‌های سراسر ایران، این بیانیه را امضا می‌کنیم.

دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف · دانشگاه تهران · دانشگاه امیرکبیر  
دانشگاه علم و صنعت · دانشگاه الزهرا · دانشگاه صنعتی اصفهان  
دانشگاه اصفهان · دانشگاه تبریز · دانشگاه مشهد · دانشگاه شیراز  
دانشگاه اهواز · دانشگاه کرمانشاه · دانشگاه زاهدان  
و هر دانشجوی ایرانی — از تهران تا برلین، از شریف تا سیدنی

فروردین ۱۴۰۵

این سرزمین متعلق به هیچ گفتمانی نیست، متعلق به هر کسی است که در آن نفس می‌کشد.

## یک: بزرگ‌ترین پل خاورمیانه و کوچک‌ترین سیاست‌مداران تاریخ

بامداد هفدهم فروردین ۱۴۰۵، ساعت ۴:۲۱، جنوب دانشگاه صنعتی شریف زیر حمله رفت. مسجد دانشگاه. ساختمان دانشکده‌ی عمران. گروه فلسفه‌ی علم. پژوهشکده‌های نانو و محیط‌زیست. ساختمان پژوهشکده‌ی همگرا. دانشکده‌ی مهندسی برق. این‌ها سنگر نبودند. این‌ها آزمایشگاه بودند، کلاس درس بودند، خانه‌ی ذهن ایرانی بودند؛ ساخته شده با دست مهندسان ایرانی، آبیاری شده با سال‌های بهترین جوانی این ملت. ما این حمله‌ی جنایتکارانه‌ی آمریکا به قلب علم و فناوری ایران را به شدیدترین شکل ممکن محکوم می‌کنیم. این تجاوز به زیرساخت دانش یک ملت جنایت است و تاریخ آن را چنین ثبت خواهد کرد. اما محکوم کردن جنایت، به معنای فراموشی این سوال نیست: چه کسی دانشگاه شریف را در تیرس گذاشت؟

چهار روز پیش‌تر، روز سیزدهم فروردین ۱۴۰۵، پل B1 در کرج فرو ریخت. بلندترین پل خاورمیانه. ۱۳۶ متر از زمین. ساخته شده با دست مهندسان ایرانی، با خون کارگران ایرانی، با پول همان مردمی که امروز زیر تورم هفتاد-درصدی کمر خم کرده‌اند.

همان روز، مردی از پشت میزی در هزاران کیلومتر آن طرف‌تر، مردی که بخش قابل‌توجهی از پزشکان و مهندسان دانشمندان کشورش ایرانی‌الاصل هستند و کشورش از ابتدا بر موج مهاجرت «ملت‌هایی» مثل ما ساخته شده، با صدای بلند گفت: «ایران را به عصر حجر بازمی‌گردانیم.»

بایستید و این را درست بشنوید.

این توهین ممکن نبود، مگر به یک دلیل اساسی. وقتی نمایندگان، در هر میز مذاکره‌ای از وین تا ژنو، کسانی هستند که نه زبان دیپلماسی می‌دانند، نه فنون چانه‌زنی بین‌المللی، نه حتی فارسی را آن‌چنان‌که باید می‌نویسند؛ وقتی استراتژیست‌های آنان آن‌هایی هستند که عمری مطالعه کرده‌اند اما امروز خانه‌نشین‌شان کرده‌اید؛ وقتی متخصصان روابط بین‌المللتان بیکار هستند چون اتاق‌های تصمیم را به رجزخوانان بی‌تجربه سپرده‌اید، آنوقت حتی مردان بی‌مسئولیتی مثل ترامپ جرأت پیدا می‌کنند به ملتی را با سه‌هزار سال تمدن، با شعر و علم و معماری و فلسفه، با حافظ و ابن‌سینا و فردوسی، تهدید به «عصر حجر» کند.

این ننگ بر گردن هیچ‌کدام از ما نیست. این ننگ بر گردن سیاست‌مداران نیمه‌سواد است که چهل‌وهشت سال با ادعای «نمایندگی ایران»، تصویر این ملت را در جهان تخریب کردند.

در همین روزها، آمریکا پیشنهاد آتش‌بس ۴۸ ساعته داده و این دستگاه جواب «نه» داده. همزمان، ظریف پیشنهاد صلح داده و پیش از آنکه صدایش به گوش طرف مقابل برسد، حدادیان، مداح بیت رهبری، سه روز به ظریف مهلت داده که «غلط کردم» بگوید و گرنه با کاروان به خانه‌اش حمله می‌کند. قالییاف هم، با لحن شوخی، اعلام کرده که آمریکا «از تغییر رژیم ایران رسیده به کسی می‌تونه خلبان مارو پیدا کنه لطفاً» و محسن رضایی، با غرور تمام، گفته «بهتره ترامپو عزل کنید، شگفتی‌های ما ادامه دارد.» این نیست «دیپلماسی انقلابی»، این نمایش تراژیک مردانی است که هرگز هزینه‌ی حرف‌هایشان را نپرداخته‌اند، نه با خون فرزندشان، نه با تورم جیبشان، نه با سوختن آزمایشگاه دانشگاهشان. مردانی که می‌گویند آمریکا چشم خود را بر این سرزمین دوخته، اما به جای گذاشتن اهل علم و خرد و تدبیر پشت میز مذاکره، نیمه‌سوادانی را با طبع سیاسی کودکستانی، در کرسی قدرت نشاندند. هر دو طرف از این آتش سود می‌برند؛ آمریکا با بمب و بازار تسلیحات، و این دستگاه با ادامه‌ی بحران که بقایش را می‌خرد. هزینه را یک نفر می‌پردازد: همان دانشجوی شریف که آزمایشگاهش دیشب سوخت.

و در همین روزها، همین دستگاه، همان که پلش فرو ریخت، همان که دانشگاه شریف را در آتش گذاشت، همان که نتوانست جلوی توهین آشکار را بگیرد، باز همان حرف را می‌زند: «لحظه‌ای حساس در تاریخ است.»

در ۱۳۸۸ گفت. در ۱۳۹۶ گفت. در ۱۳۹۸ گفت. در ۱۴۰۱ گفت. در دی‌ماه ۱۴۰۴ گفت. و حالا، با جنگ، با صدای بمب، با آسمانی که شاهراه جنگنده‌های بیگانه شده، دوباره می‌گوید.

می‌دانیم چه پاسخی خواهند داد: «چه کسی گفته این لحظه‌ها تاریخی نبودند؟ ایران در برابر جهان کافر ایستاده، پس هر لحظه‌اش تاریخی است.»

این استدلال را می‌شناسیم، چون قرن‌هاست ابزار دست هر دستگاه ناکارآمدی بوده که نمی‌تواند پاسخ ساده‌ای به یک سوال ساده بدهد: اگر هر لحظه حساس است، پس چرا بعد از چهل‌وهشت سال «لحظه‌های حساس» مردم ایران فقیرتر، منزوی‌تر، و کم‌امیدترند؟ اگر همه‌ی این لحظه‌ها تاریخی بود، میراث این تاریخ کجاست؟ تورم هفتاد-درصدی؟ فرار ۱۶۵ هزار متخصص در سال؟ پلی که فرو می‌ریزد؟ دانشگاه شریف که می‌سوزد؟ «لحظه‌ی حساس تاریخی» در دهان این دستگاه یعنی یک چیز و فقط یک چیز: سکوت کن. متحد باش. زیر پرچم ما بایست. سوال نپرس. و اگر سوال پرسیدی، جاسوسی، عامل بیگانه‌ای، خاثنی.

## ما می‌گوییم: نه.

تاریخ نشان داده که هر دستگاه ناکارآمدی که پاسخی برای شکست‌هایش ندارد، با طبل «اتحاد ملی» ضعف خود را می‌پوشاند و هزینه‌ی اشتباهاتش را به حساب «دشمن خارجی» می‌گذارد. این بار هم همان است، با این تفاوت که این بار، اتاق‌های فرمان دیگر صدا را کم نمی‌کنند؛ چون اینترنت را قطع کرده‌اند تا صدا اصلاً منتشر نشود.

## دو: اینترنت، جنایتی که باید پاسخ داشته باشد

قطعی اینترنت «اشتباه» نبود. «ضرورت» نبود. «تدبیر امنیتی» نبود. قطعی اینترنت جنایت اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی بود، و این دستگاه باید در برابر هر شهروند ایرانی برایش پاسخگو باشد.

امروز، در هفدهم فروردین ۱۴۰۵، قطعی اینترنت در ایران به روز سی‌وهشتم رسیده است. این رکورد را بنویسید. سی‌وهشت روز. طولانی‌ترین قطعی ارتباطی تاریخ جهان. نه در یک کشور قرون وسطایی؛ در ایران. در کشوری که «جهاد علمی» تبلیغ می‌کند. در کشوری که اینترنت هشتادوپنج میلیون نفرش سی‌وهشت روز است قطع است. در کشوری که کسب‌وکارها یک‌شبه ورشکست شدند، فریلنسرها قرارداد ارزی‌شان باطل شد، و دانشجو نتوانست پایان‌نامه تحویل دهد.

در روزهایی که آسمان ایران درگیر بود، میلیون‌ها ایرانی نه از بمب، بلکه از این قطعی زخم خوردند. این قطعی را «امنیتی» توجیه کردند. اما ما می‌پرسیم: امنیت چه کسی؟ کسب‌وکارهای آنلاین که یک‌شبه ورشکست شدند، امنیت‌شان؟ فریلنسرهایی که قراردادهای ارزی چندماهه داشتند و یک‌شبه باطل شد، امنیت‌شان؟ دانشجویی که باید پایان‌نامه‌اش را تحویل می‌داد، امنیتش؟ پزشکی که باید مقاله‌ی بین‌المللی می‌خواند، امنیتش؟ مادری که می‌خواست بداند فرزندش در کدام شهر زنده است، امنیتش؟

می‌دانیم چه خواهند گفت: «شرایط استثنایی بود. برای جلوگیری از جاسوسی. و ما حتی به فکر مردم هم بودیم و زیرساخت داخلی ساختیم.» بگذارید این را کمی بشکافیم.

«جلوگیری از جاسوسی»، یعنی کشوری که ادعای قدرت منطقه‌ای دارد، برای جلوگیری از نفوذ اطلاعاتی، تنها راه‌حلی که بلد است این است که اینترنت بیش از هشتادوپنج میلیون شهروند خودش را قطع کند؟ کشوری که ادعا می‌کند در علم و فناوری پیشرفت کرده، در امنیت سایبری به قدری ناتوان است که تنها راه‌حلیش قطع کامل است؟ این نشانه‌ی قدرت نیست، نشانه‌ی ناتوانی فنی و دست‌پناه بردن به خام‌ترین ابزار است.

و «زیرساخت داخلی»، همان شبکه‌ای که ساختید تا جایگزین اینترنت آزاد شود، همان ابزاری است که با آن سانسور را کامل‌تر می‌کنید، نه رفاه مردم را. شبکه‌ای که در آن شما تعیین می‌کنید مردم چه ببینند، چه بخوانند، با چه کسی حرف بزنند، این «به‌فکر مردم بودن» نیست. این کنترل است. این زندان دیجیتال است با نام «اینترنت ملی». خیر. این امنیت دستگاهی است که از حقیقت می‌ترسد. دستگاهی که می‌داند اگر تصاویر آنچه می‌کند منتشر شود، حتی کسانی که با تمام وجود به آن باور دارند، همسایه‌ها، معلمان، بستگان، منجر می‌شوند.

و تلخ‌ترین لایه‌ی این جنایت آنجاست که در همان لحظه‌ای که میلیون‌ها ایرانی از اینترنت محروم بودند، مقامات همین دستگاه از همان اینترنت پُرسرعت اختصاصی خود، آزادانه استفاده می‌کردند. برای آن‌ها که تصمیم گرفتند، هیچ چیز قطع نشد.

و تلخ‌تر از آن: بخشی از زیرساخت‌های هم‌اکنون سانسور توسط کسانی ساخته و نگهداری می‌شود که از موهبت‌های هم‌اکنون دانشگاه‌ها، هم‌اکنون انجمن‌های علمی، هم‌اکنون بودجه‌ی ملی سود برده‌اند. دانشی که باید آزادی می‌آفرید، به زنجیر تبدیل شد. و کسانی که این زنجیر را ساختند، خودشان هیچ‌گاه در آن نبودند.

هر ساعت قطعی، هر قرارداد باطل شده، هر فرصت سوخته، هر کودکی که درشش عقب ماند، هر بیماری که پرونده‌اش دیر رسید، باید به حساب مسئولان این تصمیم گذاشته شود. در هر دادگاهی، در هر نهاد بین‌المللی حقوقی، در هر رسانه‌ای که صدای ما را می‌شنود.

## سه: میراث چهل‌وهشت ساله، آنچه ارقام می‌گویند و آنچه درد آن حساب ندارد

این دستگاه چهل‌وهشت سال است که «اقتصاد مقاومتی» را تبلیغ می‌کند. بگذارید ببینیم این میراث چیست، نه با شعار، نه با ادبیات فاخر انقلابی، بلکه با همان ارقام سرکشی که هیچ تبلیغاتی نمی‌تواند پنهانشان کند.

تولید ناخالص داخلی سرانه‌ی ایران در ۲۰۲۴ حدود پنج‌هزار و ۱۹۰ دلار است. ترکیه: سیزده‌هزار. عربستان سعودی: سی‌هزار. امارات: پنجاه‌هزار. کره‌ی جنوبی، که در دهه‌ی ۱۹۶۰ هم‌سطح ایران بود، سی‌وسه‌هزار. ایران با بزرگ‌ترین منابع هیدروکربنی جهان، با جمعیتی تحصیل‌کرده، با موقعیت ژئوپلیتیکی استراتژیک، اما با یک پنجم درآمد سرانه‌ی ترکیه.

تورم: هفتاد درصد. دلار که ده سال پیش در مرز چند هزار تومان بود، امروز به صدوشصت هزار تومان رسیده. این عدد را بنویسید روی کاغذ: ۱۶۰,۰۰۰. یعنی پس‌انداز یک عمر یک خانواده‌ی ایرانی، در چند سال، به کسری از ارزش اصلی خود رسیده. یعنی روال از سال ۱۴۰۲ تا ۱۴۰۵، هفتادوپنج درصد از ارزش خود را از دست داده. این دیگر تورم نیست؛ این فروپاشی آرام دارایی‌های یک ملت است.

بیکاری جوانان: بیست‌ودو درصد، هفت درصد بیشتر از میانگین جهانی. مشارکت زنان در بازار کار: تنها سیزده درصد، در مقابل میانگین جهانی چهل‌ونه درصد. فرار مغز: سالانه ۱۶۵ هزار متخصص، پزشک، مهندس، پژوهشگر، این سرزمین را ترک می‌کنند. هزینه‌ی انسانی این خروج: صدوپنجاه تا صدوهفتاد میلیارد دلار در سال.

حقوق یک کارگر ایرانی امروز، با تمام زحمت و مهارتش، کمتر از صد دلار در ماه است. صد دلار. یعنی همان کارگر، با همان دستان پینه‌بسته، در هر کشور همسایه‌ای، چندین برابر این می‌گرفت. و عدد «صد دلار» تنها یک رقم آماری نیست؛ پشت آن، صبحانه‌ای است که بی‌تخم مرغ سر می‌خورد، لباسی است که فرزند در آن به مدرسه می‌رود و شرم دارد، آرزویی است که پدر آن را بلعیده تا پسر حتی درباره‌اش نپرسد.

اما این ارقام سرد هنوز تمام درد را نمی‌گویند. باید از چیزی حرف بزنیم که هیچ‌وقت در گزارش رسمی نمی‌نویسند: از آنچه می‌توانست باشد.

ایران از اوایل دهه‌ی ۱۳۳۰ صنعت خودروسازی دارد. شصت‌وچند سال سابقه. نیروی انسانی مهندسی. بازار داخلی بزرگ. ایران می‌توانست امروز یکی از قطب‌های خودروسازی جهان باشد، نه کارخانه‌ای که طراحی چهل سال پیش یک شرکت اروپایی را تکثیر می‌کند و آن را «محصول ملی» می‌نامد. برادران کره‌ای در همان دوره‌ی زمانی از صفر به هیوندای و کیا رسیدند. ما، با پنجاه سال سابقه‌ی بیشتر، هنوز همان مسیر تکرار مدل‌های دیروز را می‌پیماییم، چون هر بار که مهندسی دیدگاهی داشت، به جای سرمایه‌گذاری در تفکرش، به خاطر استقلال فکری‌اش تنبیه شد.

ایران یکی از بزرگ‌ترین ذخایر نفت و گاز جهان را دارد. با این حال، امروز کشوری هستیم که با کمبود برق دست‌وپنجه نرم می‌کند. برق خانه‌ها قطع می‌شود. کارخانه‌ها تعطیل می‌شوند. گاز زمستانه به شهرهای دور نمی‌رسد. کمبود انرژی در ایران باید یک شوخی تلخ باشد، یک پارادوکس محال، اما واقعیت هر روز زندگی میلیون‌هاست. پول این انرژی رفته، اما به کجا؟ نه به شبکه‌ای که آن را به دست مردم برساند. به بودجه‌هایی که مردم هرگز حساب آن‌ها را نمی‌بینند.

ایران با موقعیت جغرافیایی‌اش، با جاذبه‌های تاریخی بی‌نظیرش، با آب‌وهوای متنوع، با دریاها، شمال و جنوب، با کویرهای ستاره‌باران و جنگل‌های شمال، می‌توانست یکی از بزرگ‌ترین مقاصد گردشگری جهان باشد. درآمد گردشگری می‌توانست ده‌ها میلیارد دلار در سال باشد، شغل‌هایی که نه به صادرات نفت وابسته‌اند، نه به تحریم حساسند، ثروتی

که مستقیم به دست مردم عادی می‌رسد. به جای آن، مسافران خارجی از پیچیدگی‌های ویزا می‌ترسند، از انزوای دیپلماتیک می‌ترسند، از بلا تکلیفی قانونی می‌ترسند، و این سرزمین زیبا خالی می‌ماند.

و به جای همه‌ی این‌ها، به جای خودروسازی جهانی، به جای صنعت انرژی مدرن، به جای گردشگری شکوفا، به جای هواپیمایی مدرن که مردم با افتخار از آن پیاده شوند، چه داریم؟ موشک. پهپاد. و شعار «آستانه‌ی فروپاشی نظام جهانی». آنانی که این انتخاب را کردند، نه فقط آینده‌ی اقتصادی، بلکه حس کرامت یک ملت را به گروگان گرفتند.

این فاصله، فاصله‌ی میان آنچه می‌توانستیم باشیم و آنچه هستیم، با هیچ عددی کامل بیان نمی‌شود. اما با درد آن مهندسی است که صبح از تخت بلند می‌شود و می‌داند مغزش، مهارتش، سال‌های درسش، هیچ‌گاه در اینجا آن چیزی نمی‌سازد که می‌توانست بسازد. با درد آن کارگر که با صد دلار در ماه، در کشوری با ثروت زیرزمینی عظیم، هر ماه حساب می‌کند که آیا می‌تواند هم اجاره بدهد هم خوراک بخرد. با درد آن دانشجویی که می‌داند برترین سال‌های تحصیلی‌اش در کشوری گذشته که منابع علمی بین‌المللی را فیلتر کرده و جهاد علمی را فقط در تبلیغات می‌شناسد.

میراث این است. نه موشک. نه پهپاد. نه ادعای «آستانه‌ی فروپاشی نظام آمریکایی». میراث این است که جوان ایرانی امروز با یک پنجم درآمد سرانه‌ی همتای ترک خود زندگی می‌کند. میراث این است که ده هم‌کلاسی فارغ‌التحصیل دانشگاه تهران امروز در آلمان و کانادا و استرالیا کار می‌کنند. میراث این است که «جهاد علمی» تبلیغ می‌شود در حالی که بیشتر پایگاه‌های علمی بین‌المللی فیلتر هستند.

و این آمار متعلق به «بهترین سناریوی پیش از جنگ» بود. حالا، با جنگ، با تخریب زیرساخت، با انزوای بیشتر، همه‌ی این اعداد بدتر شده‌اند. بسیار بدتر. این «پیشرفت» نیست. این ثبت تاریخی ناکارآمدی است، ناکارآمدی پوشیده‌شده در شعار.

## چهار: زیرساخت ویران شده، بازار سیاسی شکوفا

آسمان ایران شاهراه جنگنده‌های خارجی شده است. این جمله را دوباره بخوانید. آسمان سرزمینی که مردمش فقط می‌خواهند کار کنند، درس بخوانند، نفس بکشند، این آسمان امروز میدان رزم قدرت‌هایی است که هیچ‌کدام برای مردم ایران دل نمی‌سوزانند. نه آمریکا و اسرائیل که با تحریم و بمب آمده‌اند. و نه دستگاهی که با تصمیمات تهاجمی، با حمایت از گروه‌های مسلح در چهار کشور، با چرخه‌ی باطل «تحریک-تحریم-توجیه»، این آتش را دامن زد.

هر زیرساختی که امروز در ایران هدف قرار می‌گیرد، هر پلی که فرو می‌ریزد، هر نیروگاهی که می‌سوزد، هر شبکه‌ای که قطع می‌شود، با دست مهندسان ایرانی ساخته شده بود. با پول مردم ایران. با عرق کارگر ایرانی. اما دستگاهی که سال‌ها سیاست تهاجمی منطقه‌ای را در برابر تمام هشدارهای متخصصان پیش برد، از ویرانی این زیرساخت‌ها سود سیاسی می‌برد. این دام را می‌شناسیم: اول زمینه را برای حمله فراهم می‌کنند، بعد با تصویر حمله، توجیه داخلی بقای خود را می‌خرند.

در همین روزها، پتروشیمی ماهشهر و پتروشیمی بندر امام هدف قرار گرفتند. این‌ها نه پادگان بودند، نه مراکز نظامی؛ اینها ثروت ملی ایران بودند، دستاورد دهه‌ها تلاش مهندسان ایرانی. ما این حملات آمریکایی به زیرساخت صنعتی کشور را محکوم می‌کنیم. آمریکا در این جنگ اهداف اقتصادی روشن دارد. اما این محکومیت در برابر این سوال قرار می‌گیرد: این پتروشیمی‌ها در تیرس قرار نمی‌گرفتند اگر مردانی در رأس قدرت بودند که بلد بودند با منطق دیپلماسی و تدبیر، نه با لفاظی توخالی و تحریک کودکانه، منافع ملت را حفظ کنند.

پل کرج را بیگانه زد، اما آنچه پل کرج را در تیرس گذاشت، تصمیم‌های اینجا گرفته شد. و این تفاوت، فرق میان «دشمن خارجی» و «مسئولیت داخلی» است. مسئولیتی که این دستگاه هرگز نپذیرفته.

جنگ رمضان را به مردم ایران «دستاورد تاریخی» فروختند. اما بپرسید از آن خانواده‌ی میناب که لقمه‌ی نان و پنیر فاطمه‌اش را سر مزارش می‌گذارد، چه دستاوردی؟ بپرسید از آن کارمندی که صبح از خواب بیدار شد و دید اینترنتش

قطع است، کسب و کارش تعطیل است، چه دستاوردی؟ بپرسید از آن دانشجویی که قرارداد فریلنسری ارزی چندماهه‌اش به خاطر قطعی اینترنت باطل شد، چه دستاوردی؟

واقعیت این است: بالا رفتن قیمت حامل‌های انرژی در سراسر جهان دستاورد مردم ایران نیست. این پول به جیب مردم نمی‌رود. این «برگ برنده» در دست دستگاهی است که با آن بقای خودش را می‌خرد، نه رفاه مردمش را. کمک به گران شدن بنزین در اروپا در حالی که مردم ایران زیر تورم هفتاد-درصدی کمر خم کرده‌اند، پیروزی نیست. این ادامه‌ی همان الگوی همیشگی است: هزینه را مردم می‌پردازند، سودش را دستگاه می‌برد. چین هم تحریم است، اما دومین اقتصاد جهان است. هند هم تحریم داشت، اما راه دیپلماتیک پیدا کرد. ایران هم می‌توانست. اما «مقاومت» برای این دستگاه ابزار قدرت است، نه ابزار پیشرفت. جنگ را ادامه می‌دهند چون بقایشان در آن است، نه بقای ایران.

## پنج: اقلیتی که ایران را ساخت اما از آن خورد

باید از یک واقعیت ناگفته صریحاً حرف بزنیم. در این سرزمین اقلیت کوچکی وجود دارد که نه پلی ساخته، نه کارخانه‌ای راه انداخته، نه دانشجویی تربیت کرده، نه پژوهشی انجام داده، نه ناوایی باز کرده، نه بیماری را بر تخت معالجه کرده. اما چهل‌وهشت سال است که درباره‌ی همه‌ی این‌ها تصمیم گرفته، و هر کس که جرأت سوال پرسیدن داشته را «جاسوس»، «عامل بیگانه»، و «ضد انقلاب» خوانده. این همان اقلیتی است که زندگی عادی مردم را دهه‌ها جهنم کرده است. همان‌هایی که کافه رفتن را جرم می‌دانستند. همان‌هایی که شنیدن موسیقی را جرم می‌دانستند. همان‌هایی که نوع پوشش، نوع حرف زدن، نوع خندیدن، همه باید با معیار آنها سنجیده می‌شد. همان‌هایی که گشت ارشاد می‌فرستادند تا حتی ساده‌ترین نشانه‌های یک زندگی معمولی را از خیابان‌ها بزدايند، تا مردم فراموش کنند که زندگی عادی، با تمام عادی‌بودنش، حق طبیعی هر انسان است. همان‌هایی که کنسرت موسیقی را توقیف می‌کردند، رستوران‌ها را به خاطر فضای «مختلط» می‌بستند، و نگاه دختر و پسر در پارک را «فساد» می‌نامیدند.

این همان اقلیتی است که امروز، در میان جنگ، از مردم می‌خواهد که سپر انسانی خود باشند. با شایعه‌ی دیده شدن خلبان سرنگون شده در یکی از روستاها، تلویزیون محلی‌شان مردم را به حرکت به سمت آن ناحیه تشویق کرد، با وعده‌ی جایزه برای کسی که خلبان را بگیرد. و مردم، در ساعت سه‌ی بامداد، در ترافیک شبانه، به سمت احتمال یک درگیری مسلحانه راه افتادند. این دستگاه سپر انسانی می‌سازد؛ نه از زندانیان، از مردم عادی کوچه و بازار. از همان مردمی که «امنیتشان» را بهانه‌ی قطع اینترنت کرده بودند.

این همان اقلیتی است که دادستان تهرانش دستور توقیف اموال صد ایرانی خارج از کشور را صادر کرده. نه جاسوس. نه خرابکار. ایرانیانی که خارج از مرزند و این دستگاه اموالشان را ابزار فشار می‌داند. «صدای ایرانیان خارج از کشور»؟ نه. این گروگان‌گیری اقتصادی است.

این همان اقلیتی است که در آن، وقتی یکی از مقامات سابق، ظریف، جرأت پیشنهاد صلح می‌کند، حدادیان، مداح بیت رهبری، سه روز به او مهلت می‌دهد تا «غلط کردم» بگوید و گرنه با کاروان به خانه‌اش حمله می‌کند. یک مداح. به یک وزیر سابق. برای پیشنهاد صلح. در کشوری که در جنگ است. این نه تنها سقوط دیپلماسی است؛ این نشانه‌ای است از اینکه چه کسانی واقعاً در این دستگاه قدرت دارند و تصمیم می‌گیرند. و این دقیقاً همان چیزی است که آتش جنگ را هر روز تیزتر می‌کند.

و حالا، همین اقلیت، در شبکه‌های اجتماعی عکس همان کافه‌ها را دست خودشان می‌گیرند تا ثابت کنند «ایران چه خوب است». همان رستوران‌هایی که روزی دست خودشان بستند، امروز سند «پیشرفت» می‌شوند. همان خیابان‌هایی که گشت ارشادشان عبور می‌داد، امروز در قاب دوربین‌شان «آرامش» می‌شوند. این دروغ است. و همه می‌دانند که دروغ است.

ایران را مردمش ساختند. کارگزارانش ساختند. مهندسانش ساختند. معلمانش ساختند. پزشکانش ساختند. کشاورزانش ساختند. کسب و کارهای کوچکی که هر صبح درشان را باز می‌کردند ساختند. آنانی که ساختند همین مردم

عادی بودند، همانانی که این اقلیتِ رادیکال سال‌ها زندگی‌شان را زجر داد، صدایشان را خاموش کرد، و حالا دستاوردهایشان را به نام خودش مصادره می‌کند.

آنانی که امروز بیشتر از همه «جنگ» را تبلیغ می‌کنند، فرزندان‌شان در صفِ جبهه نیستند. آنان که بیشتر از همه «مقاومت» می‌فروشند، خودشان پشتِ اینترنتِ پُرسرعتِ اختصاصی‌شان نشسته‌اند. آنان که دیگران را به «سکوت در لحظه‌ی حساس» دعوت می‌کنند، خودشان هیچ‌گاه هزینه‌ی این «لحظه‌های حساس» را نپرداخته‌اند، نه با خونِ فرزندان‌شان، نه با تورمِ جیب‌شان، نه با از دست دادنِ شغل‌شان. کسی که هرگز این سرزمین را نساخته، حقِ تعیینِ قیمتِ آن را ندارد. و کسی که هرگز هزینه‌ی جنگ را نپرداخته، حقِ اعلامِ آن را ندارد.

## شش: تقسیم کردن ایرانیان، آخرین سلاح یک دستگاه محاصره‌شده

وقتی در ۱۳۸۸ مردم به خیابان آمدند، گفتند «عوامل بیگانه». وقتی در ۱۳۹۶ آمدند، گفتند «اغتاشگران». وقتی در ۱۳۹۸ آمدند، گفتند «ضد انقلاب». وقتی در ۱۴۰۱ آمدند، گفتند «نیابتی خارجی». وقتی در دی‌ماه ۱۴۰۴ آمدند، گفتند «رژیم دشمن».

اما ما می‌دانیم این مردم کیستند. چون خود ما هستیم. دانشجوی دانشگاه شریف است. دانشجوی دانشگاه تهران است. دانشجو امیرکبیر و علم‌وصنعت و اصفهان و تبریز و مشهد و شیراز و اهواز است. کارگر کارخانه است. معلم مدرسه است. بازاری پاساژ است. کشاورز فاریاب است. مادر ایستاده در صف بانک است.

این مردم جاسوسِ مוסاد نیستند. عواملِ سیا نیستند. این مردم همانی هستند که چهل‌وهشت سال گفتند «صبر کنید، اوضاع درست می‌شود» و صبر کردند. چهل‌وهشت سال گفتند «بمانید و بسازید» و ماندند و ساختند. چهل‌وهشت سال هزینه دادند و در برابرشان فقط تورم و بیکاری و سانسور گرفتند.

و حالا، این دستگاه تقسیم‌بندی تازه‌ای هم ساخته: بیست‌ودو میلیون ایرانی خارج از مرزند. بیش از هشتادوپنج میلیون داخل. می‌خواهند از این دو، دو «ایران» بسازند، آنانی که «باور دارند» و آنانی که «خائند»، آنانی که «خودی» هستند و آنانی که «وابسته». این تقسیم‌بندی یک هدف دارد و فقط یک هدف: جلوگیری از آن لحظه‌ای که این دو جمعیت بزرگ با هم صحبت کنند، با هم برنامه بریزند، با هم ایرانِ بهتری تصور کنند.

ما نمایندگی هیچ گفتمانِ سیاسی‌ای را نمی‌کنیم. ما نمایندگی همین واقعیت‌ها را می‌کنیم. و اگر این واقعیت‌ها «براندازانه» به نظر می‌رسند، این نشانه‌ی چیزی نیست مگر آنکه این دستگاه آنقدر از حقیقت فاصله گرفته که گفتنِ حقیقت خودش به یک عملِ سیاسی تبدیل شده. ما حرفی نمی‌زنیم که دشمن این سرزمین باشد؛ ما حرفی می‌زنیم که دشمن این دستگاه است. و این دو، دیگر یکی نیستند. این تفاوت را باید بلد بود، چون همین دستگاه چهل‌وهشت سال است که این دورا یکی جا زده تا هر منتقدی را خائن بنامد و هر خائنی را منتقد. ما این بازی را می‌شناسیم. و دیگر بازی نمی‌کنیم.

این بازی ارزان هر دستگاهِ ضعیفی است که دیگر هیچ پیروزی واقعی‌ای برای عرضه ندارد. وقتی نه اقتصاد داری، نه دیپلماسی، نه رفاه، نه آزادی، آنوقت تنها چیزی که می‌ماند تولیدِ دشمن است. دشمن داخلی. دشمن خارجی. دشمن فرهنگی. دشمن سیاسی. دشمن اینترنتی.

اما ما می‌دانیم که آن دانشجوی شریف که در خوابگاهش کوبیده شد، و آن مهندس ایرانی مقیم برلین که برایش گریست، هر دو ایرانی‌اند. هر دو نگرانِ همین خاک‌اند. این دستگاه نمی‌تواند این پیوند را بگسلد، هرچقدر که اینترنت قطع کند، هرچقدر که دیوار بسازد، هرچقدر که «خودی» و «غیر» بتراشد. ما، مردم آزاد ایران، این تقسیم‌بندی را رد می‌کنیم. با هر دستی، با هر صدایی، با هر ابزاری که داریم.

## هفت: چهل‌وهشت سال، و شباهت تلخی که دیگر نمی‌توان پنهان کرد

ما نسلی هستیم که در سایه‌ی تحریم به دنیا آمدیم. در صفِ نان بزرگ شدیم. با ریالی که هر سال کوچک‌تر می‌شد، درس خواندیم. و در تمام این سال‌ها به ما گفتند: «دشمنِ خارجی» مقصر است. «استکبارِ جهانی» مقصر است. «توطئه‌ی صهیونیسم» مقصر است. «عواملِ بیگانه» مقصر است.

اما ما بزرگ شدیم. یاد گرفتیم. داده‌ها را خواندیم. تاریخ را با چشمِ خودمان دیدیم، نه از روی کتابِ درسی تأییدشده. و به یک نتیجه‌ی ساده رسیدیم که گفتنش درد دارد، اما سکوت در برابرش درد بیشتری دارد:

دستگاهی که چهل‌وهشت سال ادعا کرده با «استبداد» می‌جنگد، در این چهل‌وهشت سال از بسیاری جهات از همان «استبدادی» که ادعای مبارزه با آن را داشت، چیزی کم نگذاشته، اگر نگوییم بیشتر گذاشته.

ما این را نه از روی دشمنی، بلکه از روی دیدنِ واقعیت می‌گوییم: مردمی که در ۱۳۸۸ به خیابان آمدند، زندانی شدند. مردمی که در ۱۳۹۶ آمدند، کشته شدند. مردمی که در ۱۳۹۸ آمدند، به گلوله بسته شدند. مردمی که در ۱۴۰۱ آمدند، مثله شدند. مردمی که در دی‌ماه ۱۴۰۴ آمدند، همچنان در سردخانه‌ها هستند.

اما دی‌ماه ۱۴۰۴ را نباید با سال‌های قبل یکی دانست. دی‌ماه ۱۴۰۴ فصلِ تازه‌ای از وحشت بود. نه تنها در گستره، که در عمق و در آشکاری. صحنه‌هایی که دیده شد، روایت‌هایی که بیرون آمد، جسارتی که در ریختنِ خون نشان داده شد، آنقدر بی‌پرده بود که حتی سکوتِ هزاران نفر از آن‌هایی که سال‌ها هر اعتراضی را «دستِ بیگانه» می‌خواندند را شکست. کسی که در خیابان‌های دی‌ماه بود می‌داند. و کسی که آنجا نبود اما خبرش را شنید، همان شب تا صبح خوابش نبرد. این را نمی‌توان با یک جمله‌ی «همچنان در سردخانه‌ها هستند» تمام کرد. این را باید گفت، بلند، روشن، بی‌پرده. اینان جاسوسِ مוסاد نبودند. عواملِ سیا نبودند. آن‌ها معلمانِ ما بودند. همسایگانِ ما بودند. پدر و مادرِ ما بودند. خود مردم ایران بودند.

دستگاهی که با این مردم این‌گونه رفتار می‌کند، در عمل ثابت کرده که «استقلال»، «عدالت»، و «مردم» در دهانش چیزی بیش از ابزارِ مشروعیت‌سازی نیست. و ما، مردم آزاد ایران، اعلام می‌کنیم که دیگر تحمل نخواهیم کرد. نه از این دستگاه. نه از هیچ دستگاه دیگری. نه از هیچ قدرتی که بقای خود را با هزینه‌ی ما می‌خرد، از هر جا که آمده باشد، به هر نامی که آمده باشد.

## هشت: ما کجا ایستاده‌ایم

پرریان خدابخشی، دانشجوی بیست‌ساله‌ی ورودی ۱۴۰۲، بدون حکم، بدون وکیل، در تارک‌خانه‌های امنیتی است. رضا دالمن، دانشجوی کارشناسی ارشد مهندسی کامپیوتر، شبِ پنجشنبه‌ی پیش از عید از خانه‌اش برده شده. در همین حال، دستگاهی که ادعای حفاظت از امنیت ملی دارد، جاسوسانِ نفوذی در هسته‌ی خودش را آزاد می‌گذارد و دانشجو می‌گیرد.

این دستگاه مقتدر نیست. وحشت‌زده است. وحشت از نسلی که دیگر فریبِ «لحظه‌ی تاریخی» را نمی‌خورد. وحشت از جوانی که وقتی می‌گویند «چین هم تحریم است اما...» جوابش را بلد است. وحشت از دانشجویی که ارقام را می‌داند، تاریخ را می‌داند، و سکوت نمی‌کند.

این وحشت‌زدگی را می‌توان در رفتارِ این روزهایشان دید. محسن رضایی اعلام می‌کند «بهتره ترامپو عزل کنید، شگفتی‌های ما ادامه دارد». این را با واقعیتِ همان روز کنار بگذارید: پتروشیمی ماهشهر و بندر امام در آتش بود. دانشگاه شریف آسیب دیده بود. اینترنتِ هشتادوپنج میلیون نفر سی‌وهشت روز قطع بود. و مسئولی که باید پاسخ‌گوی این واقعیات باشد، از «عزل ترامپ» حرف می‌زند. قالیباف از «پیروزی در تغییر استراتژی آمریکا» می‌گوید، و همزمان مردم در ساعت سه‌ی بامداد، به دنبالِ خلبانی در روستاها، در ترافیک گیر کرده‌اند. این نه شگفتی است. این نه قدرت است. این نمایشِ مردانی است که هرگز با عواقبِ حرف‌هایشان زندگی نکرده‌اند.

## نه: آنچه مطالبه می‌کنیم، نه درخواست، نه التماس

دیگر وقت انتظار نیست. وقت «صبر کنید، اوضاع درست می‌شود» گذشته، چون چهل‌وهشت سال صبر کردیم و «اوضاع» فقط سنگین‌تر شد. وقت «بمانید و بسازید» هم تنها وقتی معنا دارد که بگذارند بمانیم و بسازیم، اما هر کسی که جرأت ساختن را داشته، یا کشورش را ترک کرده، یا در زندان نشسته. ما از این دستگاه نمی‌خواهیم. **ما مطالبه می‌کنیم.** با صدای شهروندانی که این سرزمین را با دست خودشان ساخته‌اند.

**یک —** جنگ را تمام کنید. هر روزی که این جنگ ادامه دارد، کودکی در ایران آینده‌اش را از دست می‌دهد. هر روزی که این جنگ ادامه دارد، مادری عزادار می‌شود، کارمندی ورشکست می‌شود، دانشجویی ترک تحصیل می‌کند. «پیروزی» در جنگی که آسمان کشور شاهراه هواپیماهای بیگانه است و قیمت نان مردم هر هفته بالاتر می‌رود، پیروزی نیست، مصادره‌ی فلاکت مردم به نام «افتخار ملی» است.

**دو —** اینترنت را باز کنید. میلیون‌ها کسب‌وکار، میلیون‌ها فرصت شغلی، میلیون‌ها دانشجو، میلیون‌ها پیوند انسانی، همه را در نام «امنیت» قربانی کردید. کشوری که «جهاد علمی» تبلیغ می‌کند اما منابع علمی بین‌المللی را فیلتر می‌کند، نه «مقاومت» می‌کند، نه «پیشرفت»، فقط انزوا می‌خرد.

**سه —** دانشجویان را آزاد کنید. پرنیان خدابخشی، رضا دالمن، و هر دانشجو و معترضی که به خاطر بیان اعتراض در بازداشت است، باید فوری آزاد شوند. دستگاهی که برای حفظ قدرت، آینده‌سازان کشور را زندانی می‌کند، سند ناکارآمدی خودش را با دست خودش امضا می‌کند.

**چهار —** سیاست را به دست متخصصان بسپارید. چرخه‌ی «تهاجم منطقه‌ای، تحریم، توجیه» باید متوقف شود. هیچ بحرانی نیست که راه حل نداشته باشد، اما راه حل‌ها در دست متخصصانی است که سال‌هاست خانه‌نشین‌شان کرده‌اید.

و اگر توان هیچ‌کدام از این‌ها را ندارید، راه را باز کنید.

## ده: فراخوان مردم آزاد ایران، هر کجا که هستید

ما، دانشجو، کارگر، معلم، پزشک، مهندس، هنرمند، کشاورز، کسی که در تهران است، کسی که در زاهدان است، کسی که در برلین است، کسی که در تورنتو است، همه با هم و با صدایی واحد اعلام می‌کنیم:

- **زندگی خودتان را پس بگیرید.** آن کافه‌ای که امروز دولت عکسش را می‌گذارد تا بگوید «ببینید ایران چه آرام است»، همان کافه‌ای بود که دیروز می‌بستند چون «فساد» بود. آن رستورانی که امروز سند «رفاه» است، همان بود که به خاطر «فضای مختلط» پلمب می‌کردند. آن خیابانی که امروز در قاپ دوربین تبلیغاتی‌شان آرام به نظر می‌رسد، همان خیابانی بود که گشت ارشاد در آن دنبال ساده‌ترین نشانه‌های زندگی معمولی می‌گشت تا آن را جرم بخواند. مردم ایران این آرامش را نساختند، مردم ایران علی‌رغم همه‌ی آن فشارها زندگی کردند. و حالا اجازه ندهید که همان‌هایی که زندگی عادی را جرم می‌دانستند، از تصویر آن زندگی برای خودشان مشروعیت بخرند.
- **مستندسازی کنید.** هر قطعی اینترنت، هر بازداشت بدون حکم، هر زیرساخت ویران شده، هر فرصت اقتصادی از دست رفته، ثبت کنید. تاریخ را نمی‌توان با قطعی اینترنت پاک کرد. هر نهاد بین‌المللی، هر دادگاه حقوق بشر، هر سازمانی ذیصلاحی، باید بداند که ما به آن‌ها مراجعه خواهیم کرد.
- **در هر دیداری، در هر جمعی، حقیقت را بگویید.** در هر شام خانوادگی، در هر نشست دوستانه، در هر گفتگوی کوچکی، اجازه ندهید تبلیغات رادیکال، صدای معقول اکثریت را خاموش کند. آنانی که صلح می‌خواهند را «عامل» نخوانید، آنانی که جنگ را تبلیغ می‌کنند و هزینه‌اش را نمی‌پردازند را بشناسید. دروغ‌ها را یک‌به‌یک، صادقانه، بدون ترس، رد کنید. هیچ دروغی نباید بدون پاسخ بماند، نه در خانه، نه در اداره، نه در دانشگاه، نه در شبکه‌های اجتماعی.
- **صدای یکدیگر باشید.** هر ایرانی آزادی که صدایش می‌رسد، چه در رسانه، چه در شبکه‌های اجتماعی، چه در محیط دانشگاهی، چه در نهادهای بین‌المللی، وظیفه دارد تصویر واقعی این ملت را در برابر تصویر تحریف‌شده‌ای که یک

اقلیتِ رادیکالِ ناکارآمد ساخته، به جهان نشان دهد. ایرانِ واقعی شعرِ حافظ است. ایرانِ واقعی علمِ ابن‌سیناست. ایرانِ واقعی دانشجوی شریف است که از پشتِ میله‌ها هم درس می‌خواند. نه موشک. نه درگیری نیابتی. نه جنگ.

- **از تفرقه عبور کنید.** هر تلاشی که می‌خواهد ایرانیان را چه در داخل و چه در خارج در برابر هم بگذارد، هر روایتی که می‌خواهد «خودی» و «غیر» بسازد، می‌شناسیمش و ردش می‌کنیم. ما یک ملتیم. با یک تاریخ. با یک زبان. با یک آرزوی مشترک: ایرانی که در آن بتوان نفس کشید. این آرزو نه سلطنت‌طلب است نه اصلاح‌طلب، نه چپ است نه راست. این آرزوی هر انسانی است که در این خاک نفس می‌کشد و دوستش دارد.

معترضانِ ۱۳۸۸، ۱۳۹۶، ۱۳۹۸، ۱۴۰۱، و دی‌ماه ۱۴۰۴، همین مردم بودند. همین دانشجویان بودند. همین کارگران، معلمان، پرستاران، کشاورزان، رانندگان بودند. آن‌ها «عواملِ بیگانه» نبودند. و این مردم، ما، همچنان هستیم. اگر این دستگاه تغییرِ اساسی را خودش آغاز نکند، تاریخ نشان داده است که مردم ایران در این مسیر با هیچ قفلی کنار نیامده‌اند.

## نهایت: این سرزمین از آن ماست، از آن هیچ گفتمانی نیست مگر آزادی

در میان تمام این غبار، در روزهایی که پل فرو می‌ریزد، اینترنت قطع می‌شود، جنگنده‌های خارجی آسمان ما را می‌شکافند، و مردان بی‌مسئولیت از فاصله‌ی هزاران کیلومتری تهدید می‌کنند که ملتی با سه‌هزار سال تمدن را «به عصر حجر بازمی‌گردانند»، یک چیز ثابت مانده:

اکثریت مردم این سرزمین، ایران آبادی می‌خواهند. نه گفتمان «مقاومت» که چهل‌وهشت سال فقط فقر آورده، نه گفتمان «رستاخیز» از بیرون مرزها که هیچ‌وقت پایش به خاک این سرزمین نرسیده، هیچ‌کدام به این خواسته‌ی ساده گوش نمی‌دهند.

مردمی که می‌خواهند کار کنند. درس بخوانند. نفس بکشند. به اینترنت دسترسی داشته باشند. فردایشان را خودشان بسازند. مغزهایی که می‌روند بر نمی‌گردند. دختری که بازداشت می‌شود درس نمی‌خواند. کودکی که در مدرسه‌اش بمباران می‌شود دیگر بزرگ نمی‌شود. این هزینه‌ها را آینده‌ی همه‌ی ما می‌پردازد، از جمله آنانی که امروز از این شکاف سود می‌برند.

**ما اینجاییم. ما هستیم. ما قلم داریم. ما صدا داریم. ما داده داریم. ما تاریخ داریم. ما حقیقت داریم.**

هیچ قطعی اینترنتی نتوانسته این را از ما بگیرد. هیچ بازداشتی نتوانسته این را از ما بگیرد.

هیچ «لحظه‌ی تاریخی» ای که در دهان این دستگاه یعنی «سکوت کن» نتوانسته این را از ما بگیرد.

### **این سرزمین متعلق به هیچ گفتمانی نیست.**

**متعلق به هر کسی است که در آن نفس می‌کشد، زحمت می‌کشد، و برایش دل می‌سوزاند.**

ما از این دستگاه می‌خواهیم، نه با التماس، نه با درخواست، بلکه با مطالبه‌ی تمام‌قد شهروندانی که این سرزمین را ساخته‌اند:

**جنگ را تمام کنید. اینترنت را باز کنید. دانشجویان را آزاد کنید. سیاست را به دست متخصصان بسپارید.**

«و اگر توان هیچ‌کدام از این‌ها را ندارید، **راه را باز کنید.**»

چون تاریخ **این سرزمین** نشان داده که مردم ایران در برابر هیچ قفلی تا ابد نمانده‌اند.

تاریخ در حال نوشته شدن است. این بار، قلم دست ماست.

## فروردین ۱۴۰۵

[iranazad.tech](http://iranazad.tech) [iranazad.online](http://iranazad.online) [iranazad.me](http://iranazad.me)

این بیانیه را امضا می‌کنیم:

دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف · دانشجویان دانشگاه تهران · دانشجویان دانشگاه امیرکبیر  
دانشجویان دانشگاه علم و صنعت · دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی · دانشجویان دانشگاه الزهرا  
دانشجویان دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی · دانشجویان دانشگاه صنعتی اصفهان  
دانشجویان دانشگاه اصفهان · دانشجویان دانشگاه تبریز · دانشجویان دانشگاه مشهد  
دانشجویان دانشگاه شیراز · دانشجویان دانشگاه اهواز · دانشجویان دانشگاه کرمانشاه · دانشجویان دانشگاه زاهدان  
دانشجویان دانشگاه‌های آزاد اسلامی سراسر ایران

**و هر دانشجوی ایرانی، از تهران تا برلین، از شریف تا سیدنی،**

**که قلمش می‌لرزد اما سکوت نمی‌کند**